

## زیرساخت‌های دینی غزلیات و نقش آن

### در تکوین فرم غزل سعدی

دکتر مهدی محبتی

دانشگاه زنجان

#### چکیده:

نویسنده معتقد است که سعدی در غزلیات خود، مفاهیم و گزاره‌های دینی را ابتدا می‌فهمد و سپس عمیقاً با آنها درمی‌آمیزد و در نهایت ساخت و صورتی دیگرگون به آنها می‌دهد که در عین حالی که کاملاً امری دینی و مذهبی است، اما ساخت و صورتی تازه یافته است. در ادامه نیز بر اساس شاهد مثالی از غزلیات سعدی، به تبیین مدعای خویش می‌پردازد.

**کلید واژه:** غزل سعدی، زیرساخت دینی.

برای درک درست و دقیق زیرساخت‌های دینی در غزلیات سعدی باید این نکته را عمیقاً دریافت که سعدی در غزلیات خود، مفاهیم و گزاره‌های دینی را ابتدا می‌فهمد و سپس عمیقاً با آنها درمی‌آمیزد و در نهایت ساخت و صورتی دیگرگون به آنها می‌دهد که در عین حالی که کاملاً امری دینی و مذهبی است، اما ساخت و صورتی تازه یافته و

از درون دچار تحول عظیم معنایی گشته است بی آن‌که مستقیماً با آموزه‌ها و نصوص دینی در تضاد یا تعارض باشد.

این هنر بزرگ سعدی است. او با گذار از مراحل مختلف سلوک‌های روحی و عقلی و اجتماعی و فهم عمیق مبانی و معانی باطن شریعت، طرح ناب و نایاب غزلیات خود را در دو ساحت صورت و معنا درانداخته است و به زیر ساختی خاص و یگانه رسیده است. ساختی که متکی بر ظواهر مقبول شریعت است و از آنها عمیقاً در القای معنا سود می‌برد، اما فقط منحصر و متوجه گزاره‌های شریعت‌مدار نیست و رنگ و بویی زمینی، اجتماعی و انسانی هم یافته است. سعدی با این تلفیق شگفت، والاترین نوع غزل انسانی را در فرهنگ ایرانی و بخش عمده‌ای از فرهنگ بشری پی‌ریخته است و بهتر از همه‌جا ذات روح و روان خویش را به نمایش گذاشته است.

در واقع با وجود سعدی یک حادثه غریب رخ می‌دهد و آن این است که در سعدی دو جریان متضاد به هم می‌پیوندند و چیزی را به نام غزل به وجود می‌آورد چون غزل در لغت نوعی عشق‌ورزی با نسوان - هرچند نه حلال - است و غزل نیز مردی است که این کار را خیلی دوست دارد و انجام می‌دهد.

بنابراین، نفس غزل به نوعی با دین و بنیادهای دینی در تعارض است. از طرفی دیگر سعدی به گمان و اعتقاد همگان، مرد دین بوده تا جایی که خود را مفتی اصحاب نظر قلمداد می‌کرد، مثلاً در آن غزل که:

سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۶۹)

و:

همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

(همان: ۵۴۲)

چه می‌شود که در سعدی این دو جریان متعارض این گونه به هم می‌پیوندند و هیچ کس هم ایرادی به او نمی‌گیرد. سعدی با چه ترفندی توانسته این اندیشه‌های واقعاً سهمگین را که مثلاً مراد از قیامت برخاستن قامت توست، بیان کند یا همین نکته‌ای که بارها در غزلیات او تکرار می‌شود که:

که گفت نظر به صورت زیبا خطا باشد خطا بود آن‌که نبیند روی زیبا را  
(همان: ۵۲۳)

وقتی شیخ اجل این نکته را بیان می‌نماید، نه تنها کسی به ایشان ایراد نمی‌گیرد که مرد دینش هم می‌خوانند و آفرین هم می‌کنند. بنابراین سعدی با یک استادی واقعاً منحصر به فرد کاری را کرد که بسیاری در گذشته نتوانستند بکنند.

ما در مورد مولانا - مثلاً - تکلیفمان مشخص است چه، به هر حال غزل او عرفانی و مولانا مرد عرفان است. در مورد حافظ هم مشخص است: رندی است که با هر نوع حقیقت‌زیباشناختی‌کنارمی‌آید و آنها را استفاده می‌کند، ولی در سعدی این وضعیت نیست. من برای این‌که صحبت‌م را خیلی طولانی نکنم و بتوانم به جزییات بپردازم، فقط یک غزل سعدی را که البته نمونه‌های فراوان است، تحلیل می‌کنم تا بهتر روشن شود که این بنیادهایی که سعدی در غزلیاتش به کار گرفته تا چه مایه از دین و شریعت بارورند، ولی هرگز شریعتی و دینی قلمداد نمی‌شوند و در عین حال کسی هم به آنها ایراد نمی‌گیرد. نمی‌توان گفت این غزلیات صد در صد روحانی است و نسبت به آسمان دارد؛ چون نشانه‌ها ما را شدیداً منع می‌کنند. در عین حال نمی‌توان گفت صد در صد جسمانی و محسوس است چون گزاره‌های دیگری هست که ما را برمی‌گرداند. هنر سعدی در این‌جاست که پیوندی می‌زند بین ظاهر و باطن، اما این ظاهر و صورت صرفاً ظاهر و صورت نیست؛ مجرای و مظهري است که در متن غزل سعدی جا گرفته است. برای نمونه غزل:

اینان مگر ز رحمت محض آفریده‌اند کآرام جان و آنس دل و نور دیده‌اند  
(همان: ۶۵۷)

ببینید در چند بیت بعد سعدی چه مقدار گزاره‌های دینی را به کار گرفته، اما چه شگردها و چه کارهایی را در تحول معنایی آنها به کار بسته است:  
لطف آیتی‌ست در حق اینان و کبر و ناز پیراهنی که بر قد ایشان بریده‌اند  
رضوان مگر سراچه فردوس برگشاد کاین حوریان به ساحت دنیا خزیده‌اند  
(همان)

که «رضوان»، «سراچه فردوس» و «حوریان» همه، گزاره‌هایی است که در قرآن و شریعت آمده، اما در غزل سعدی چه تحولی پیدا می‌کند.

آب حیات در لب اینان، به ظن من کز لوله‌های چشمه کوثر مکیده‌اند  
دست گدا به سیب زنخدان این گروه نادر رسد که میوه اول رسیده‌اند  
این لطف بین که با گل آدم سرشته‌اند وین روح بین که در تن آدم دمیده‌اند  
سحرست چشم و زلف و بناگوششان، دریغ کاین مؤمنان به سحر چنین بگرویده‌اند  
(همان)

«آب حیات» و «چشمه کوثر» و «گل آدم» و... همه گزاره‌های دینی هستند و این نکته بیان همان سحر حلال و حرام است که در کل شریعت اسلامی یکی از مبناهای هنر به شمار می‌رود؛ یعنی سحر حرام است مگر در شعر که سحر حلال نامیده می‌شود.  
در غزل دیگر واژه‌ها و اصطلاحاتی مثل، حدیث روضه و ساقی رضوان و جمال حور و می بهشت و... همه آموزه‌های دینی هستند:

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم  
می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم  
هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن وگر خلاف کنم سعديا به سوی تو باشم  
(همان: ۷۸۴)

واقعاً سعدی با چه ترفندی به این زیبایی گزاره‌های دینی را به خدمت عشق و غزل می‌آورد و در عین حال هیچ کس بر او نکته یا خرده نمی‌گیرد؟ برای فهم این کار باید بدانیم که سعدی در حدود ۲۰ سال در حوزه‌های علمیه قدیم یعنی نظامیه‌ها درس خوانده است که:

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

(همان: ۴۶۰)

نگاه سعدی در حقیقت اوج گره‌خوردگی شریعتی است که به طریقت معنایی گره‌خورده و آرام‌آرام به یک ضلع سوم رسیده که در فرهنگ ما نادر و کمیاب است. در حقیقت سعدی دو نوع کار می‌کند که بتواند این گزاره فرهنگی را جا اندازد به ویژه در غزلیات.

چون در واقع غزلیات آن من پنهان سعدی است که انگار در گوشه خلوتی دارد با خودش حرف می‌زند نه با مخاطبی خاص. اصلاً غزل سعدی حتی برای خواص هم گفته نشده برای خود سعدی گفته شده است.

ترفندهایی که سعدی در پی‌ریزی این نوع غزل به کار می‌گیرد، به اختصار عرض می‌کنم. یکی آن است که سعدی محتوا را از صورت عام و کلی خود به یک مورد و مصداق مشخص و معلوم تبدیل می‌کند. مثلاً همه ما وقتی می‌خواهیم قد یا صورتی را تشبیه کنیم به ماه و یا به سرو تشبیه می‌کنیم. سعدی این قاعده عام را می‌گیرد و فشرده می‌کند و می‌گوید نه، برای تویی که معشوق منی، محبوب منی یا معبود منی یا هر چیز دیگری هستی، حیف است که بگویم ماهی یا سروی، بلکه سرو و ماه در بلندی و زیبایی مثل بخشی از وجود تو هستند. از همین جاست که صورت و محتوا، معبود و معشوق و آسمان و زمین سخت به هم پیوند می‌خورد و نمی‌توان دریافت که غزل او عاشقانه است یا عارفانه چون اگر بگویم غزل عارفانه است یا عاشقانه؛ همگی این‌ها در

حیطه لفظ است و یا در حیطه معنا، در حیطه حقیقت، غزلیات سعدی با هیچ چیزی از هم جدا نمی‌شود و معلوم نمی‌کند که عاشقانه است یا عارفانه مثلاً غزل:

وقتی دل سودایی می‌رفت به بستان‌ها بی‌خویشتم کردی بوی گل و ریحان‌ها  
 که نعره زدی بلبل گه جامه دریدی گل با یاد تو افتادم، از یاد برفت آنها  
 (همان: ۵۳۶)

را با هیچ لفظ و معنایی نمی‌توان از هم جدا کرد و عاشقانه یا عارفانه‌اش نامید.

این شیوه سعدی است که وقتی شریعت را تحلیل می‌کند آن را در جان خود هضم می‌کند. با مسایل اجتماعی درگیر می‌کند و از نگاه شریعت مدار درمی‌آورد و در یک سطح والایی به هم درمی‌آمیزد.

برای تبیین بهتر مسئله مثالی می‌آورم: در مسایل فقهی ما می‌گوییم آب کُر و آب قلیل. اگر ظرفی کمتر از مثلاً سیصدمن باشد، آبش قلیل هست، ولی اگر بیشتر باشد، کُر هست. شما اگر دستتان خونی باشد و دستتان را در آب قلیل قرار دهید نه تنها دست شما پاک نمی‌شود، بلکه آب ظرف را نیز نجس می‌کند، ولی اگر همین دست نجس را شما در استخر بکنید و دریاورید نه تنها دست شما پاک می‌شود، بلکه آب استخر نیز نجس نمی‌شود. گوهر آب یکی است و آب همان آب است، منتها آب استخر را در سطلی کردیم سطل کوچک که نه تنها پاک نمی‌کند، بلکه خود سطل را نیز نجس می‌کند برخلاف استخر بزرگ که نه تنها نجس نمی‌کند که دست شما را هم پاک می‌کند.

می‌توان پرسید که چه تفاوتی بین این آب و آن آب است؟ آب که آب است و گوهر آن هم که یگانه هست. آن معیارهایی که برای شناخت سعدی ریخته‌اند و آمده‌اند سعدی را در دو ساحت اکنون و معمولی معنا کردند؛ جواب نمی‌دهد. چون سعدی در این آب وجود خود به حدی رسیده که مجاز و حقیقت، نجس و پاکی، در وجودش کارکردی دوگانه یا در دو سمت و سوی جداگانه ندارند. در او هر دو قطب در یک مدار حرکت می‌کنند

چنان‌که مثلاً اگر از او بپرسید که سماع خوب است یا بد؛ می‌گوید برادر به تو نمی‌گویم مگر این‌که بدانم در چه مرحله‌ای از معرفت قلبی و عقلی هستی.

بنابراین سعدی اولین کاری که می‌کند این است که می‌گوید اگر تو آن امر کلی را درک بکنی؛ می‌توانی به این نکته بررسی. برخاستن معشوق را به قیامت تشبیه می‌کند و در بسیاری از غزلیاتی که این‌جا هست، می‌گوید که حقیقت بهشت، صورت زیباست. یا: «یارا بهشت صحبت یاران همدم است».

و نیز نکته‌هایی مانند: تمام نعمت‌های بهشت، اندامی است که بر پیکر یک زیبارو هست و یا گفته‌هایی مثل: «تنگ‌چشمان نظر به میوه کنند / ما تماشاکنان بستانیم» و امثال آنها.

به هر حال در حیطة محتوایی، سعدی با این ترفندها صورت و محتوا را در خود هضم می‌کند و با فرآیندی کاتالیزوروار از آن مجاز ظاهری دینی این‌ها را گذر می‌دهد و به جایی می‌رسد که از محسوس به معلوم و از معلوم دوباره به محسوس راه می‌یابد. با این ترفند سعدی از حیطة محتوا هم عبور می‌کند، اما در حیطة ساخت کار سعدی غوغاست. اگر عصاره غزلیات سعدی را بگیریم ۱۵-۱۶ تا مطلب بیشتر نیست، ولی چرا این قدر جذاب هست؟ این همان ترفندی است که در همه کتاب‌های دینی به کار گرفته شده است. تنوع در عین تکرار و تکرار در عین تنوع. شما هزار بار باران می‌بینید، اما از باران خسته نمی‌شوید. باران تکراری است، اما متنوع است. این نکته‌ای است که سعدی از کتاب‌های دینی و مبانی دینی گرفته است. یعنی گردش صورت‌های بلاغی در غزلیات سعدی است که مستقیماً زیر نظر احادیث دینی و آیات قرآن کریم شکل گرفته است؛ مثلاً اگر داستان موسی را نگاه کنیم هرگز یک قصه به هم پیوسته و واحد نیست؛ یک داستان است که در جاهای مختلف تکرار می‌شود تا ذهن مخاطب آن را به هم وصل کند. این ترفند بلاغی بسیار مهمی است که در همه کتاب‌های دینی هست.

مسئله بعدی گردش صورت‌های روایی، در غزلیات سعدی است. سعدی روایت را فدای شاعرانگی نمی‌کند. اولین مسئله سعدی روایت است نه شاعرانگی. هر چند روایت و شاعرانگی دو شهبال برای سعدی هستند که با کشف این دوشهبال می‌توان کارکردهای محتوایی و صوری غزل سعدی را یافت و نقش عظیم و بی‌بدیل گزاره‌های دینی را در زیرساخت آنها دریافت.

#### منابع:

۱. سعدی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۵). کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.

